



# چند اصطلاح حقوقی در تاریخ بیهقی

پروفسور سیدحسین امین

استاد پیشین کرسی حقوق دانشگاه گلاسگو کالدینوینا - انگلستان

## ۱- درآمد

در نوشتن مقاله‌یی در باب بیهقی ندانم از کجا آغاز کنم؟ انگلیسی‌ها می‌گویند که در انتخاب هدیه به دو کس، انسان درمی‌ماند و نمی‌داند چه کند؟ یکی کسی که همه چیز دارد و دیگری کسی که هیچ چیز ندارد. بر همین قیاس، اهل قلم هم در نوشتن در خصوص دو سوژه با مشکل روبه‌رو می‌شوند، یکی موضوعی که نویسنده در باب آن بسیار می‌داند و دیگر موضوعی که نویسنده چیزی از آن نمی‌داند!

جلوی قلم را می‌گیرم و به چند کلمه حرف حساب، اکتفا می‌کنم.

صحنه‌آرایی‌ها و تصویرسازی‌های بیهقی، «تاریخ» او را به «ادبیات» نزدیک می‌کند. ثانیاً از جهت تاریخی یکی از صادقانه‌ترین و بی‌غرضانه‌ترین متون تاریخی ما همین **تاریخ بیهقی** است؛ چرا که این دبیر خردمند و تاریخ‌نویس اندیشمند، به‌حق، حق تاریخ را ادا کرده است و به گفته‌ی خودش: «می‌خواهم که داد این تاریخ به تمامی بدهم و گردِ خیابا و زویا بگردم تا هیچ چیز، پوشیده نماند». یعنی اولاً، آن‌چه می‌گوید، به قول خودش «از معاینه» گوید و ثانیاً می‌خواهد که همه‌ی حقیقت را بگوید.

## ۳- اصطلاحات خاص حقوقی / اداری

**تاریخ بیهقی** یکی از منابع تاریخ حقوق ایران است و در آن اصطلاحات دیوانی، نظامی، انتظامی، اداری، حقوقی و قضایی به‌وفور می‌توان یافت و این بنده در کتاب **تاریخ حقوق ایران** از این منبع ارزشمند، بهره‌ی بی‌تمام گرفته‌ام. اکنون در این مقاله‌ی کوتاه تنها از باب نمونه به بررسی سه اصطلاح حقوقی و نیمه‌حقوقی اکتفا می‌شود: ۱- مزکی، ۲- معدل، ۳- جنباشیان.

## ۴- مزکی و معدل

دو اصطلاح مزکی و معدل در **تاریخ بیهقی** در داستان «افشین و بودلف» و نیز در داستان «بر دار کردن حسنک وزیر»<sup>۲</sup> آمده است. این دو عنوان عام وصفی / حرفه‌یی (مزکی و معدل)، عنوان دو گروه از اصحاب دارالقضا (در ردیف معرف و کیل قاضی، امین قاضی و...) بوده است. مزکی، مسوول تزکیه‌ی شهود (رفع نکول شهود) بوده است و معدل وظیفه‌ی تعدیل (اثبات عدالت گواهان) بر عهده داشته است.

در متون عربی، گاهی از «مزکی» به «زکی» و از «معدل» به «عدل» تعبیر شده است. چنان‌که عمر خیام نیشابوری، چون آثار نزدیک شدن مرگ را در خود احساس کرد، به دامادش دستور داد که «ازکیاء» (مزکیان) را برای استماع وصیت او و تنظیم وصیت‌نامه‌اش حاضر کنند.<sup>۳</sup> و این خلکان ضمن نقل شعر ابن‌انباری در رثاء ابن‌بقیه می‌گوید که پدر شاعر، یکی از «عدول» (معدلان) بغداد بوده است.<sup>۴</sup>

## ۲- بیهقی و تاریخ بیهقی

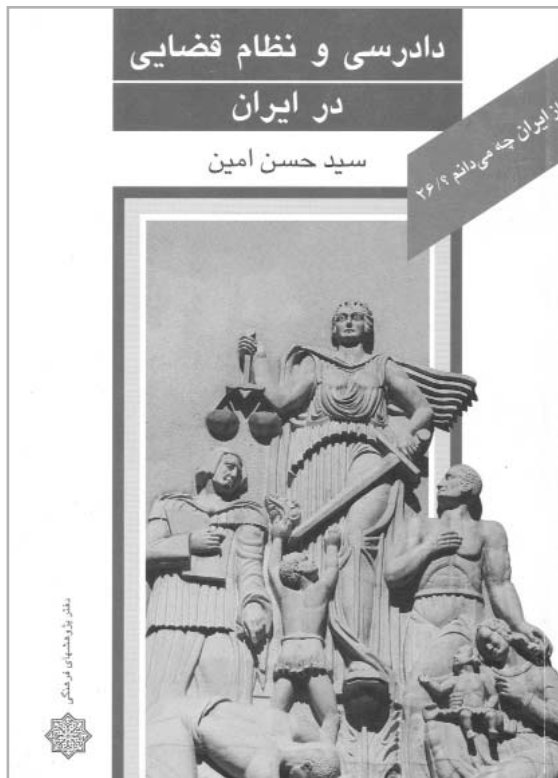
خواجه ابوالفضل بیهقی (۳۸۵-۴۷۰ ق / ۹۹۵ - ۱۰۷۷ م) از دهگان زادگان ناحیت بیهق (سبزوار امروز)، بود، ناحیت پربرکتی که از عهد اشکانیان از مراکز عمده‌ی تمدنی ایران بوده است و هم پس از اسلام تأثیرگذار در جریان‌های فکری و فرهنگی در ایران، و نیز از شهرهای شیعه‌نشین کشور و پایگاه سادات و علویان. دو کتاب مستطاب **تاریخ بیهقی**، تالیف ابوالحسن بیهقی (چاپ احمد بهمنیار) و **تاریخ سبزوار**، تالیف سیدعلینقی امین (چاپ این بنده) به تمام و کمال حق این شهر کهن را ادا کرده‌اند.

بیهقی، تحصیلات خود را در بیهق و نیشابور گذرانید و سپس به غزنه رفت و در دیوان رسالت / رسائل پادشاهان غزنوی به دبیری پرداخت و پس از این‌که درستکاری و راست‌گویی او موجب به‌زندان افتادن او و از میان رفتن یادداشت‌هایش شد، به نگارش تاریخ جامعی در سی مجلد پرداخت که تنها بخشی کوچک از آن، به‌جای مانده است.

**تاریخ بیهقی** اولاً از جهت ادبی، بی‌شبهه یکی از چند متن مهم منثور در زبان و ادب کهن پارسی (در ردیف **گلستان سعدی**، **کلیله و دمنه**، **اسرارالتوحید**، **قابوسنامه**، **سیاست‌نامه‌ی نظام‌الملک** و **سفرنامه‌ی ناصرخسرو**) است، با این ویژگی‌ها که نثر بیهقی، مصنوع و مسجع نیست، ساده، طبیعی، مستقیم و نزدیک به زبان محاوره‌ی مردم بیهق، نیشابور و غزنین در قرن پنجم (هزار سال پیش) است و دست آخر،

بلکه کسانی‌اند که به طور رسمی و دائمی و کارشناسانه همه وقت، دیگران را تعدیل و تزکیه می‌کرده‌اند.

به همین ترتیب در داستان افشین هم، آن کسانی که همراه ابن ابودوآد (قاضی القضاة دربار خلیفه‌ی عباسی) بوده‌اند، یعنی سی‌چهل تن اشخاص که اعضای دفتر قاضی القضاة بوده‌اند، معتل و مزکی به صیغه‌ی اسم فاعل‌اند. زیرا این مزکیان و معدلان، پیوسته در دسترس قاضی بوده‌اند تا هرگاه که نیازی به وجود ایشان باشد، استماع شهادت یا وصیت کنند و یا از سابقه و لاحق‌هی پرونده یا چه‌گونگی وضع گواهان و شهود متداعیین به قاضی اطلاع دهند. اشتباه در قرائت این دو اصطلاح از این‌جا شروع شده است که دهخدا وقتی در لغت‌نامه به لغت معدل رسیده است، نخست به نقل از السامی فی الاسامی، ذیل معدل (به صیغه‌ی اسم فاعل)، آورده است که: «آن که عدول را



علی‌التحقیق هر دو واژه‌ی مزکی و معدل باید به صیغه‌ی اسم فاعل خوانده شود، اما معلوم نیست چرا مرحومان علامه علی‌اکبر دهخدا، دکتر علی‌اکبر فیاض، دکتر قاسم غنی، دکتر محمد معین و سرانجام به تبع ایشان دکتر محمدجعفر یاحقی، آن را به صیغه‌ی اسم مفعول خوانده‌اند.

مشاغل و مناصب حقوقی معتل، مزکی و معرف همه مشاغل رسمی اصحاب مجلس قضا بوده است و استفاده از صیغه‌ی اسم مفعولی برای ارباب مناصب و مشاغل که شغل شاغل ایشان، تعدیل (اثبات عدالت گواهان) یا تزکیه (رفع جرح و نکول شهود) است بی سابقه است. شواهد و نظایر و اشیاء معدل و مزکی و معرف، عناوین حرفه‌ی معلم، محقق، مدرس، مربی، محدث، مقوم، محصل، مهندس، مترجم، مصحح، مبلغ و امثال این‌هاست. نخستین مصححان

ارجمند تاریخ بیهقی (فیاض و غنی) به این نکته که سمت تعدیل و تزکیه شغل شاغل معدل و مزکی در مجلس قضا و شبیه معرف یا وکیل و امین قاضی ست، توجه و التفات نفرموده و آن را به اشتباه به صیغه‌ی اسم مفعولی خوانده‌اند و دیگران (از جمله دهخدا در لغت‌نامه و دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی خود) هم آن را تکرار کرده‌اند.

بهترین دلیل بر این که معتل و مزکی (به صیغه‌ی اسم مفعولی) غلط و معتل و مزکی (به صیغه‌ی اسم فاعل) درست است، این است که هم‌چنان که گفته‌اند «القرآن یفسر بعضه ببعض» در مورد تاریخ بیهقی هم که مصححان اول در داستان افشین و بودلف این واژگان را اسم مفعول ضبط فرموده‌اند، باید توجه داشت که خود بیهقی در داستان حسنک وزیر این هر دو واژه را به صیغه‌ی اسم فاعل یعنی «معدلان و مزکیان» ضبط کرده است و نوشته است که:

«قضاة بلخ و اشراف و علما و فقها و معدلان و مزکیان» در انتقال اموال حسنک به سلطان گواهی بنشستند و حاکم سجل کرد در مجلس و دیگر قضاة علی‌الرسم فی امثالها.<sup>۵</sup>

واژه‌ی «مزکیان» در این بخش از داستان حسنک وزیر نشان می‌دهد که:

اولاً، مزکیان جمع مزکی (به صیغه‌ی اسم فاعل) یعنی ترجمه‌ی «مزکون و معدلون» عربی است که همانا کارمندان دفتری دادگاه بوده‌اند و در متون عربی مانند ادب القاضی عیناً (به همین صیغه‌ی اسم فاعل) به کار رفته است و نه جمع مزکی (به صیغه‌ی اسم مفعول).<sup>۶</sup>

ثانیاً، سیاق عبارت که معدلان و مزکیان را در پی «قضاة، اشراف، علما، فقها» می‌آورد، نشان می‌دهد که این معدلان و مزکیان، صنفی معین و رسته‌ی مشخص از صاحبان مشاغل یعنی کارکنان رسمی دستگاه قضایی‌اند، نه که اشخاص عادی از طبقات مختلف و صنوف متفاوت که هر یک جداگانه و به‌طور موردی و مقطعی خودشان تعدیل و تزکیه شده باشند،

تزکیه او کند؛ آن که گواهی به عدالت کسی دهد... و از قضای اتفاق، ذیل همین مدخل یعنی معدل به کسر دال مشدّد، به همین عبارت تاریخ بیهقی چاپ ۱۳۲۴ ص ۱۸۳ استشهد کرده است، چرا که وقتی «معدلان و مزکیان» به صیغه‌ی جمع در داستان حسنک آمده است، صیغه‌ی اسم فاعلی مسلم است؛ اما بعد بلافاصله کلمه‌ی معدل را به صیغه‌ی اسم مفعولی به «عادل» شمرده شده، آن که عدالت و درستی او مورد تصدیق باشد» معنی کرده و در این‌جا به تاریخ بیهقی چاپ ۱۳۲۴، ص ۱۷۶ در داستان افشین و بودلف استشهد کرده که: «مردی سی و چهل اندر آمدند، مزکی و معدل!»

به نظر ما، این استشهد ثانوی غلط فاحش است؛ زیرا هیچ دلیل معقولی نیست که قرائت مفرد این دو کلمه از قرائت جمع متفاوت شود. به هر حال، برای آن‌که جای هیچ شک و شبهه‌ی در ذهن هیچ یک از اهل علم و ادب خاصه ویراستاران محترم تاریخ بیهقی باقی نماند، در اثبات این اشتباه علامه دهخدا / دکتر محمد معین، فصل الخطاب و خطاب الفصل را، به بیتی از یکی از قصاید لامیه‌ی ناصر خسرو قبادیانی استشهد می‌کنیم، آن‌جا که در شکایت از وضع اجتماعی عهد خویش می‌گوید:

سائل دانا نماند هیچ‌کس امروز

سائل شاه‌اند خلق و سائل عامل

دشمن عدل‌اند و ضدّ حکمت اگر چند

یک‌سره امروز حاکم‌اند و معتل<sup>۷</sup>

درباره‌ی «حاکم و معدل» باید توضیح داد که در عصر غزنویان و سلجوقیان واژه‌ی «حاکم» به‌طور مطلق به معنای قاضی به‌کار می‌رفته است. چنان‌که تا هم‌اکنون نیز «حاکم شرع» مصطلح مانده است. به همین دلیل در مصرع آخر شعر ناصر خسرو، در یک ردیف قرار گرفتن حاکم و معتل نشان می‌دهد که معتل هم (مانند حاکم) صاحب سمت قضایی (اما در ردیف پایین‌تر از حاکم شرع) بوده است و به شکل حرفه‌ی به‌کارهای

به معروف و نهی از منکر با اهل حسبه همکاری می‌کرده‌اند. آنچه جنباشیان را از محتسبان، ممتاز می‌کرده است همانا انتساب ایشان به نیروهای مسلح زمان (و نه سازمان‌های مدنی و قضایی) بوده است. وجه امتیاز دیگر جنباشیان، نیز حق نظارت ایشان بر سپاهیان بوده است که امروز جزء وظایف «دژبانی» است. پس جنباش یا جنباشی معادل بسیجی عصر ماست.

## ۵-۲- معنی دوم

احتمال دومی هم در معنای جنباشی می‌رود که شاید بر معنای اول راجح باشد و چون به ذهنم رسیده است برای این که فرصت پژوهش در آن باقی بماند در این جا می‌نویسم و آن، این است که بخش «جن» در اول جنباشی، مضموم نباشد بلکه مفتوح باشد که در این صورت از ریشه‌ی اوستایی جن jän به معنی زدن و کشتن می‌باشد که بعدها در فارسی دری به صورت واژه‌ی «جان» به معنی جنگ‌افزار و سلاح کاربرد یافته است و دارنده‌ی آن («جان» سلاح) را «جاندار» و به سمت او «جاننداری» می‌گفته‌اند. این واژه‌ی «جاندار» (جاندار) را خود بیهقی هم در داستان «شیرکشی‌های سلطان مسعود» آورده است به این عبارت:

«غلامی که او را قماش گفتی و شمشیردار بود و در دیوان او «جاندار»

قضایی اشتغال داشته است و این هر دو سمتی رسمی بوده. هم‌چنان که باز در تاریخ بیهقی عنوان «حاکم لشکر» به معنی امیر و فرمانده سپاه نیست که جمعی از استادان در شروح و تفاسیر خویش در این باب هم به اشتباه افتاده‌اند، بلکه معنی دقیق «حاکم لشکر» در متون کهن مثل تاریخ بیهقی همان قاضی ویژه‌ی نظامیان و به اصطلاح متاخران «قاضی عسکر» بوده است.

## ۵- جنباشیان

اصطلاح حقوقی دیگری که مرحومان دکتر قاسم غنی و دکتر علی‌اکبر فیاض در چاپ اول تاریخ بیهقی آن را غلط خوانده‌اند، یعنی معنی آن را ندانسته و توضیحی برای آن پیدا نکرده‌اند «جنباشیان» است که ما در این مقاله برای اول بار به آن می‌پردازیم. جنباشیان را دو معنی می‌توان کرد:

## ۵-۱- معنی اول

جنباشی به معنی «نیروی بسیج» امروزی است چنان که از فحوای کلام در داستان آمدن سلطان مسعود به آمل روشن است:

«امیر... به آمل رسید... با فوجی از غلامان خاص... بر دیگر جانب شهر... فرود آمد و سالار بگتغدی با غلامان... به شهر در رفتند... جنباشیان گماشته بودند چنان که هیچ‌کس را یک درم ضرر نرسید... و پس از این... بهشت آمل، دوزخی شد».<sup>۸</sup>

نوع وظایف و مسوولیت‌های گروه جنباشی از عبارت «جنباشیان و محتسبان» در داستان بازگشت سلطان مسعود به غزنه بیش‌تر و بهتر روشن می‌شود: «و هیچ‌کس را زهره نبود که شراب آشکار خوردی که جنباشیان و محتسبان گماشته بود و این کار را سخت گرفته».<sup>۹</sup> بیهقی، باز در دنباله‌ی باب خوارزم نوشته است که:

«لشکر و غلامان و مردم شهر پذیره شدند... و شهر را ضبط کردند و جنباشیان گماشتند».<sup>۱۰</sup>

جنباشیان با واژگان جنبه جنبان، جنبانند، جنبک جنبنده، جنبیدن، جنبش و... از یک ریشه است و لذا با مفهوم بسیج و تحرک و بسیجیدن مناسب و ملابست تام دارد. به علاوه واژه‌ی «جنبانی»، چنان که در لغت‌نامه آمده است «از جنبیدن و به معنای قوه‌ی حرکت» تعریف شده است و ظاهر است که جنبانیدن (متعدی جنبیدن) است و جنباشیان باید گروه‌های آماده‌باش نیمه نظامی / امنیتی در عصر غزنویان بوده باشند که در عصر صفوی به تولاثیان و تیراثیان و در عصر ما به نیروهای بسیجی تبدیل شده‌اند.

پس به این معنی، جنباشیان عصر بیهقی همانا هم‌تا و هم‌کار بسیجیان عصر ما بوده‌اند که در کنار محتسبان (مدنی / دینی) با داشتن اسلحه و در هیات نظامی در کار «احتساب»، ایجاد «نظم عمومی» و امر

**تاریخ حقوق ایران**  
پروفسور کسار امیر

از کتابفروشی‌های معتبر بخواهید

رعایت قانون. مرز کنار باسار از توحش به تمدن است. پس تاریخ حقوق ما مهم‌ترین بخش تاریخ تمدن ماست.  
تاریخ حقوق ایران به طور جامع و کامل به تاریخ حقوق ایران می‌پردازد. این کتاب:  
چند و چون تطور و تحول نظام‌های حقوقی و قضایی را در حوزه بزرگ تمدن ایران ارائه می‌دهد.  
پیشینه قانون، دادگری، مدرسی، تقابل دین و دولت، مابین عمومی را به سلسله مراتب تاریخی از عصر اساطیری و ماقبل تاریخ تا سلطوت محمد رضا شاه پهلوی بررسی می‌کند.  
با آوردن شواهد دقیق و استناد به منابع مختلف علمی (انسان‌شناسی، تاریخ، حقوق، دین، ادبیات نظم و نظر فارسی و...) تاریخ شش هزار ساله حقوق ایران را از عهد پیش از پارتیان تا ۱۳۵۷ تریک مجد ارائه می‌دهد.  
به متن کامل مهم‌ترین اسناد تاریخ حقوق ایران را - از فرمان کوروش در فتح بابل تا ششم قانون اساسی عصر مشروطیت - در اختیار خواننده می‌گذارد.  
با کتاب شناسی کامل فارسی، عربی و لاتین در خصوص هر سه لایه تمدن ایران (ایران باستان، ایران عصر اسلامی و ایران نوین)، راهنمای پژوهش‌های بیشتر و ریزتر در زمینه تاریخ تمدن و تاریخ حقوق ایران تواند بود.  
با چهل صفحه خلاصه کتاب به زبان انگلیسی، محققان و پژوهشگران خارجی را با تاریخ تمدن ایران و پیشینه نظام حقوقی کشورمان آشنا می‌کند.

**ناشر و مرکز پخش: دایره المعارف ایران شناسی**

# به یاد پدرم\*

فاطمه عربشاهی سبزواری

در کجا - جان پدر! - خواهم بینم جای تو  
در نجف یا کربلا یا مکه شد مأوی تو  
نیمه‌ی شعبان بدیدم خود سرت در آسمان  
نور می‌بارید از گردِ سرت، ای پاک جان!  
ذکر و وردت ای پدر آویزه‌ی گوش من است  
پندهای خوب تو در یاد و در هوش من است  
عکس ماهت - ای پدر! - امشب به‌دست من رسید  
روح شادی در تنم با دیدن عکست دمید  
یاد ایامی فتادم که بدم نزدت عزیز  
یاد می‌دادی مرا قرآن و تفسیر و تمیز  
امر می‌کردی که قرآن را کنم حفظ ای پدر  
تا شود قرآن مرا در زندگانی راهبر  
ای پدر ای جان شیرین من و ای نازنین  
ای که همتای تو نبود هیچ‌کس روی زمین  
کس نبود از ذکر و از ورد و دعایت باخبر  
چون ریاکاری نبودت - ای پدر! - اندر نظر  
مرد حق بودی و حق گفتمی مگر از حق دهی  
مرد و زن را نیز هر پیر و جوان را آگهی  
آمر معروف بودی هر زمان در رهگذر  
نهی از منکر نمودی، می‌شدی مانع ز شر  
آرزویت بود کردم مجتهد در آن زمان  
لیک من لایق نبودم درس گیرم بیش از آن  
پس ببخشایم اگر کوتاهی از من بوده است  
یا که سختی‌ها نصیب این‌چنین زن بوده است  
چون بدی انس تو با قرآن و با آل رسول  
حق تعالی کرده اعمال تو را یک‌سر قبول  
مردمان قدر تو را - جان پدر! - نشناختند  
ور نه آثار تو را بهتر از این می‌ساختند  
جای تو اندر بهشت عدن باشد ای پدر  
کن دعا درباره‌ی ما تا رهیم از شور و شر  
ای عربشاهی مشو نومید از لطف خدا  
او ببخشاید ترا بر کرده‌های ناروا  
\*وقتی که پسر عکس میان‌سال‌ی پدرم را که از مردان خدا و  
پارسیان بی‌ریا بود، برآیم آورد، به دیده گفتم. (۸۵/۳/۹)

مرکب جنباشی، می‌تواند «جان» به معنی  
اسلحه و بخش دوم آن «باشی» می‌تواند  
همان کلمه‌ی معروف ترکی به معنی  
رییس و فرمانده باشد که علاوه بر تداول  
آن در عصر صفوی، در شعر انوری یعنی  
زمان نه چندان دوری از زمان بیهقی در  
واژه‌ی «وثاق باشی» کاربرد داشته  
است. ۱۴

## ۶- سخن پایانی

و ما در این جستار به‌همین مختصر  
اقتصار کردیم که دو سه مجهول از  
اصطلاحات حقوقی / نظامی / انتظامی  
را در تاریخ بیهقی معلوم کرده باشیم و اگر  
در آینده فرصتی دست داد، چند اصطلاح  
دیوانی و حقوقی و قضایی دیگر از تاریخ  
بیهقی را به ارباب علم و ادب ارمغان  
خواهیم داشت و الحمدلله اولاً و آخراً.



## پی نوشت‌ها

- ۱- تاریخ بیهقی، چاپ فیاض و غنی، ۱۳۲۴،  
ص ۱۷۶؛ چاپ محمدجعفر یاحقی، ۱۳۸۳، ص  
۱۸۸.
- ۲- همان‌جا، چاپ فیاض و غنی، ۱۳۲۴، ص  
۱۸۳.
- ۳- ابن‌فندق، ظهیرالدین ابوالحسن بیهقی،  
تتمة صوان الحکمه، چاپ دمشق، ذیل «عمر  
خیامی».
- ۴- ابن‌خلکان، وفيات الاعیان، چاپ تهران،  
ج ۲، ذیل «محمد بن بقیه».
- ۵- تاریخ بیهقی، ۱۳۲۴، ص ۱۸۳.
- ۶- ماوردی، ادب القاضی، چاپ محیی هلال  
الشرحان، بغداد، رئاسة دیوان الاوقاف،  
۱۳۹۱ق / ۱۹۷۳م، ج ۲، ص ۲۳.
- ۷- ناصر خسرو، دیوان، چاپ سیدنصرالله  
تقوی، با مقدمه‌ی سیدحسن تقی‌زاده، ص  
۲۴۴.
- ۸- تاریخ بیهقی، چاپ محمدجعفر یاحقی،  
۱۳۸۳، صص ۴۳۰-۴۳۱.
- ۹- همان‌جا، ۱۳۸۳، ص ۵۰۲.
- ۱۰- همان‌جا، ص ۶۵۹.
- ۱۱- بیهقی، همان‌جا، چاپ ۱۳۲۴، ص ۱۲۶.
- ۱۲- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ذیل مدخل  
«جاندار».
- ۱۳- یوسفی، حسین‌علی، دیوان حافظ،  
همراه با شرح و معنی کامل غزل‌ها و فرهنگ  
لغات و اصطلاحات، ۱۳۸۱، ص ۷۷۹.
- ۱۴- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ذیل مدخل  
«باشی».

گفتندی، در آمد و بر شیر زخمی استوار  
کرد». ۱۱

واژه‌ی «جاندار» به شرحی که در  
لغت‌نامه هم مذکور است، در برهان  
قاطع و بهار عجم و آندراج به‌همین  
معنی سلاح‌دار و سلحشور تعریف شده  
که جمع «جندر» در عربی یا به قیاس  
عربی جنادره (مثل حیدر ← حیداره)  
است و به معنای گارد مخصوص محافظ  
سلطین است. فخرالدین اسعد گرگانی  
در ویس و رامین گفته است:

کشان از دز به لشکرگاه بردش  
به نزدیکان و «جانداران» سپردش  
فردوسی گفته است:

پسندی و هم‌داستانی کنی  
که «جاندار» و جان‌ستانی کنی؟  
و نظامی گوید:

ندیم و حاجب و «جاندار» و دستور  
همه رفتند و خسرو ماند و شاپور  
مولانا در مثنوی و هم در دیوان

کبیر واژه‌ی «جاندار» را به همین معنی  
به کار برده است و هم همین منصب  
«جاندار» است که سعدی از آن چنین  
سخن گفته است:

اگر کند رأی است در بندگی  
ز «جاندار» افتد به خربندگی  
و حافظ فرماید:

یار دلدار من ار قلب بدین‌سان شکند  
ببرد زود به «جاندار» خود  
پادشاهش ۱۲

امروز که به نگارش این مقاله  
مشغول بودم و این شعر حافظ را  
می‌نوشتیم، کتابی با عنوان دیوان حافظ  
براساس نسخه‌ی قزوینی و خانلری  
«همراه با شرح و معنی کامل غزل‌ها و  
فرهنگ لغات و اصطلاحات» تألیف آقای  
دکتر حسین‌علی یوسفی را برای معرفی  
در بخش کتاب مجله به‌دو دفتر مجله  
آوردند. به صرافت افتادم نگاهی به  
بخش «فرهنگ لغات و اصطلاحات»  
این کتاب بیندازم، دیدم، نوشته‌اند:  
«جاندار: مراقبت، محافظت از خود،  
مراقب جان خود بودن»<sup>۱۱</sup> از این اشتباه،  
حیرت کردم.

سخن کوتاه، بخش اول واژه‌ی